

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جلسه‌ی، شنبه ۲۸ فروردین ۱۳۹۵؛ ۸ رجب ۱۴۳۷

ادامه بررسی سیر تاریخی نظریه ولایت فقیه:

بحث ما در سیر تاریخی نظریه ولایت فقیه بود که دارای ۵ مرحله است که مرحله‌ی اولش مربوط به زمان ائمه علیهم السلام بود که قبلاً گفتیم.

مرحله‌ی دوم، مرحله‌ی آغاز اجتهاد از زمان مرحوم مفید تا کرکی و مرحله سوم از کرکی تا نراقی و مرحله‌ی چهارم از زمان مرحوم محقق نراقی است تا زمان مرحوم نائینی (اجرای مشروطیت در ایران) و مرحله‌ی پنجم از زمان مرحوم نائینی تا زمان امام خمینی رحمه الله که دوران ظهور انقلاب اسلامی است.

نظریه‌ی ولایت فقیه در این ۵ مرحله دچار تطوّر گشت.

البته بایستی معنای تطوّر در فقه تبیین شود؛ زیرا معنای فقه، اخذ حکم شرعی (حلال و حرام) است که این قابل تغییر و تحول نیست.

معنای تطوّر در فقه یعنی تفاوت برداشت... یعنی کیفیت اجتهاد و استنباط و استخراج احکام از منابع در هر زمانی دچار تغییر و تطوّر می‌شود؛ زیرا فهم افراد فرق می‌کند و دامنه‌ی احکام در هر زمانی به سبب تحوّل شرایط زندگی افراد و عوض شدن موضوعات، وسعت می‌یابد.

مثلاً بر حسب توسعه‌ی زندگی بشر، مسافرت‌های هوایی پیش آمده است؛ در مسأله‌ی حد ترخّص این سؤال مطرح است که ملاک حدّ ترخّص چیست؟ آن غیوبت جدران ممکن است در مسافرت هوایی با وجود دور شدن چندین فرسخ اتفاق نیفتد.

همچنین در خیلی از موارد ما اصلاً موضوعات نوپدید داریم، از قبیل حقوق دریاها و ...

تحوّل و توسعه‌ی نوع زندگی انسان‌ها موجب می‌شود که موضوعات حلال و حرام فرق کند و از این جهت، نظریات فقهی دچار تحوّل و تطوّر می‌شود.

بر همین مبنا حضرت امام رحمه الله می‌فرمایند که عنصر زمان و مکان در اجتهاد دخالت دارد.

این فرمایش ایشان به خاطر این است که شرایط زندگی باعث می‌شود که نوع استنباط احکام در مسائل مختلف دگرگون شود.

در تشخیص موضوع، تغییرات زمان و مکان در برداشت فقیه نقش دارد.

مثلاً در مورد مسأله‌ی غنا، تغییر شرایط موجب تغییر برداشت شده است. این اختلاف نظر که آیا هر غنایی مطلقاً حرام است یا غنایی که مصداق لهو است، اخیراً پیش آمده است؛ زیرا در سابق اصلاً مصداق غیرلهوی برای غنا وجود نداشت.

آن چیزی که حرام است غنا است که در تعریف آن گفته شده: صوت مرجع مطرب. این تعریف شامل موسیقی نمی‌شود، مگر آنکه ثابت شود این مصداق همان صوت است.

لذا این تنوع دیدگاه‌ها و تطوّر موضوعات، موجب تطوّر در نظریه‌ی ولایت فقیه نیز شده است.

در مرحله‌ی اول، به جز جواز تصرف نمی‌توانیم حکمی را برداشت کنیم.

لذا در هر زمانی، فقهاء مطابق توسعه‌ی خاصی این نظریه را مطرح نموده‌اند.

پس آن چیزی که لازم است بدانیم، اختلاف مبانی و برداشت‌ها بر اساس سیر تاریخی این نظریه است.

عده‌ای از مخالفین عقیده دارند که نظریه‌ی ولایت فقیه فاقد سابقه‌ی تاریخی بوده و فقط از زمان مرحوم نراقی مطرح شده است؛ در صورتی که مرحوم نراقی فقط یکی از تطوّرات این نظریه را با توجه به شرایط زمانی و مکانی مطرح فرمودند و سابقه‌ی نظریه در واقع تا زمان ائمه علیهم السلام می‌باشد.

بررسی مرحله‌ی دوم نظریه‌ی ولایت فقیه

در ابتدا بایستی شرایط سیاسی و اجتماعی دوران آغاز اجتهاد (مرحوم شیخ مفید رحمه الله تا مرحوم کرکی رحمه الله) را بررسی کنیم.

دوره‌ای بود که غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف شروع شد و برای اولین بار بود که شیعیان احساس می‌کردند که نیاز به کفیل دارند و این سؤال مطرح بود که فقهاء به عنوان «الكافل لایتام آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم» چه قدرت و اختیاراتی دارند.

از این نظر، شناخت نظریه‌ی ولایت فقیه در مرحله‌ی آغاز اجتهاد اهمیتش خیلی بالاتر از زمان‌های دیگر است. زیرا تا قبل از آن، امام حاضر بود و کسی هم که تصرفاتی داشت، راوی قول امام علیه السلام بود و در ارتباط با مستقیم با ایشان بود.

اما پس از شروع دوران غیبت کبری که حتی نائب خاص امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دسترس نیست، فقهای که به عنوان کفیل شیعیان شناخته می‌شدند، چه اختیارات و تصرفاتی را برای خودشان قائل بودند؟

برای تبیین درست موضوع بایستی اوضاع سیاسی و اجتماعی آن دوران را بررسی کنیم.

اوضاع سیاسی و اجتماعی در آن زمان شبیه هم بود؛ نظام انحرافی خلافت در آن زمان تا حدود قرن چهارم بر مردم مسلط بود. خلیفه‌هایی بر مردم حکومت می‌کردند با ادبیات مشابه و نظام، کاملاً استبدادی و دیکتاتوری بود.

اما از قرن چهارم به این طرف (آغاز اجتهاد) اوضاع سیاسی تغییر کرد و آن قدرت مطلقه‌ی حاکم بر مردم تضعیف شد و حکومت‌های خرد به وجود آمد و علی‌رغم باقی ماندن خلافت بنی‌عبّاس در قرن چهارم، لیکن کاملاً تضعیف شده بود و هر منطقه‌ای قدرت خردی داشت که البته با همان تفکر دیکتاتوری حکومت می‌نمودند. این قدرت‌های خرد نوعاً متناسب با شرایط آن منطقه سیاست‌گزاری می‌کردند.

در فارس و ری و منطقه‌ی کویری مرکزی ایران قدرت در دست آل بویه بود.

کرمان در دست محمد بن الیاس بود؛ موصل و دیار ربیع و دیار بکر و دیار مضر در اختیار همدانیان بود که شیعه و محبّ اهل بیت علیهم السلام بودند و در بخشی از مناطق کویری عربستان و غرب عراق و جنوب شرقی ترکیه‌ی امروز و بخشی از شامات (حلب و...) که دیار مضر و ربیع بود در اختیار حمدانیان بود.

مصر و شام در دست محمد بن تَفِیح بود.

خراسان سامانیان (نصر بن احمد سامانی) که از شمال شرقی کویر ایران گرفته می‌شود و بخش عمده‌ای از تاجیکستان و ترکمنستان و قزاقستان و تمام افغانستان را شامل می‌شد.

مصر به دست فاطمیون بود.

اهواز و واسط (فاصله‌ی خوزستان تا بغداد) و بصره در دست بربریان بود.

جنوب خلیج فارس (یمامه و بحرین) در دست قرمطیان قرار داشت.

طبرستان (مازندران و بخش عمده‌ای از گیلان و استرآباد (گرگان)) در اختیار دیلمیان بود.^۱

خود این که قدرت در عصر آغاز اجتهاد خرد شد و آن قدرت عباسیان در هم شکست. از زمان رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تاکنون هیچوقت مانند بنی‌عبّاس کشورهای اسلامی زیر قدرت و سیطره‌ی مدیریت واحد و قدرت مطلقه نبوده است.

این شکست خوردن قدرت واحده و به وجود آمدن قدرت‌های منفرد مقارن با حیات مرحوم شیخ مفید رحمه الله بود و شرایط ویژه‌ای را برای بروز و طرح نظریه‌ی ولایت فقیه به وجود آورد.

البته این آشفتگی و در هم شکستن قدرت و اقتدار بنی‌عبّاس، بخش زیادی از آن مربوط به شیعیان بوده است.

۱. الحضارة الاسلامیه فی القرن الرابع جلد ۱.